

سید محمد علی جمال زاده

ژنو - سوئیس

رواج بازار شعر و شاعری

(قسمت نهم)

گفتار زیاد بدر از اکشید .. خدا بخواد خوانندگان را کسل و آزرده خاطر نساخته باشد . مجالی برای گفت و شنود (بقول ما اصفهانیها «اختلاط») با هموطنان بدست آمده است و دریغ آید که زودش بدیم دامن از دست.

حق زندگی

همه میدانیم که در سر تا سر دنیای امروز همه جا بصد زبان بمادر س «ایدئولوژی می دهند یعنی سعی دارند که مغز و قلب و فکر و عواطف ما را در قالب مخصوصی بریزند و شکلی را که منظور آنهاست بدان بدهند. بمامی گویند تو باید خودت را فراموش کنی و کان لم یکن بدانی و بدون هیچ چون و چرا و لا ونعم و لیت و لعل قدم در طریقی که ما بتو دستور می دهیم و جلو پایت می گذاریم برداری و حرفهائی را که همیشه بتو القاء کرده اند از قبیل «خودت را بشناس» و «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و این قماش حرفه را بکبار دور بیندازی و آدم تازه ای بشوی . بمامی گویند فرد بخودی خود معنائی ندارد و باید قربانی جامعه شود و از نقطه ای که در زیر حرف اول کلمه «جامعه» می گذارند بمراتب کمتر است . بمامی گویند جامعه است که باید به جایی برسد و جامعه اساس کار است و جامعه است که باید مزهٔ رفاه و عافیت را بچشد و تو ساخته شده ای که اسباب و ابزاری برای حصول این مقصود باشی . بمامی گویند که درخت زرد آلو خلق شده است تا زید و عمرو زرد آلودی آنرا نوش جان نمایند و مرغ آفریده شده است تا باقرو کاظم گوشش

رایخوردند و با پرش نازبالش نرم برای خود بسازند و گوسفند بدنیا آمده است تا من و تو گوشت و دنبه اش به سیخ بکشیم و با پشمش برای خود لباس و روپوش گرم و نرم تدارک کنیم و گاو نیز باید به ماشیر بدهد و خیار و بادمجان را هم آفریده اند تا شکم اصغر و صغرا را سیر کند و تراهم از عدم به وجود آورده اند تا از بام تا شام کار بکنی و عرق بریزی و صدناهموار بینی تا وظیفه ای را که بعهده ات نوشته اند نسبت به «جامعه» انجام بدهی. جان کلام آنکه بما می گویند تو نباید به فکر خودت باشی، تو باید با تمام قوای خود نوکر و خادم و قربانی دیگران باشی (ولو آنها را هم نشناسی) بمایم گویند تو همان صفری هستی که در حساب و شمار نمی آئی و تو باید حرفها و دستورهائی را که شنیده ای و وحی منزل دانسته ای از قبیل «خدا و حق تو» که شعار ملت انگلستان است و یا «هریک برای همه و همه برای هریک» که ورد زبان مردم کشور سویس است و یا این دستور آسمانی را که «لاتنس نصیک من الدنیا» را بکلی از گوشت بیرون کنی و بدانی که این حرفها معنائی دیگر در دنیای امروز ندارد و اصل «جامعه است و «فرد» همان صفری است که در حساب نباید.

شعرا و بزرگان معرفت ما ایرانیان بازبان دیگری با ما سخن رانده اند. درست است که آنها هم گفته اند،

«عیادت بجز خدمت خلق نیست»

ولی در قبال این کلام بسیار عالی که مترجم مغز و معنای تمام مذاهب و اصول اخلاقی و اجتماعی دنیا است دستورها و تعلیمات دیگری هم به ما داده اند که بستگی و ارتباط به شخص خودمان و به افراد از لحاظ فردی و شخصی دارد و مربوط است به لزوم تکمیل نفس و تهذیب جان و روان و طریقه حصول سلامتی و سعادت مندی و عاقبت و نیکنامی. هزار سال پیش فردوسی بما امر فرموده.

«به داد و دهش دل توانگر کنید»

«از آزادگی بر سر افسر کنید»

و بمای گوید که گرسنگی کارا هر یمن است و چنانکه بزرگان کیش خودمان هم گفته اند چه بسا تهیدستی و فقر به کفر و بددینی و طغیان می انجامد و همچنانکه قرن‌ها پس از او سعدی فرموده:

«این شکم بی هنر پیچ پیچ»

«صبر ندارد که بسازد به هیچ»

یعنی فرد باید بفکر شکمش هم باشد و فردوسی در همین معنی میفرماید:

بجائی که نان هست آباد بوم

«اگر تور، اگر چین، اگر مرز روم»

و درباره خودش هم با آنکه دریای بی کرانی است از مناعت و استغنا

طبع فرموده .

همی چشم دارم برین روزگار

که دینار یابم من از شهریار»

و بما نیز دستور صادر فرموده که :

«بیوش و بنوش و بناز و ببخش»

یعنی فراموش نکن که وجود زنده‌ای هستی و در دنیا حقی داری و حق تست

که از مواهب زندگی و دنیا سهم و نصیبی داشته باشی و با وجود تمام اینها دستور

اساسی و نهائی حکیم طوس چنین است.

«همی نام جاویدماندنه کام»

بینداز کام و برافراز نام» (۱)

شعرای بزرگ دیگر ما هم بصد زبان بماسی آموزند که باید زنده باشیم و چون زندگان زیست نمائیم و از نعمتهای دنیا و عمر برخوردار باشیم و حتی باغ و صحرا و بیابان و بیستان را زنده بپنداریم و باهر آنچه زنده و زیباست (کدام آفریده است که زیبایی نداشته باشد و حتی مار و خار هم باعتبار نقش و نگار و شکل خالی از زیبایی نیست) سرو کار و رابطه روحی و معنوی پیدا کنیم و بماندگار می دهند که حتی اشتر عرب هم با عوالم حالت و طرب بیگانه نیست. بزرگان ما بما می گویند که تو جرم صغیر و ناچیزی بیش نیستی ولی جهان سترگ در تو نهفته است.

خیام و عطار و مولوی و سعدی و حافظ بانغزترین کلام و شیواترین بیان بصد زبان بمادرس زندگی می دهند و خنک آن کسی که گوش و هوش داشته باشد و زبان آنها را بفهمد و نیرو و استعداد داشته باشد تا بتواند به دستور آنها عمل نماید. من شخصاً معتقدم که اگر ما بتوانیم باین کلام حافظ عمل کنیم که فرموده

«بادوستان مروت بادشمنان مدارا»

و بیابان کلام عجیب دیگر (که خیال کرده بودم باز از حافظ است و معلوم

(۱) ۳۰ سال پیش از این که در ژنودر «انجمن جغرافیائی» درباره ایران و ادبیات فارسی

سخنرانی میکردم رئیس انجمن دانشمند نامدار سوئسی پتیار (اتفاقاً کوچه جنب منزل امروز بنام او نامیده میشود) این بیت فردوسی را بترجمه فرانسوی خواند و گفت سزاوار است که دستور اخلاقی نوع بشر باشد.

شداز همای شیرازی (یا صنفهانی) است. (۱)

«می بخور، منبر بسوزان، مردم آزاری مکن»

کار دنیا و آخرت مان روبراه خواهد بود.

عشق در دنیا - اینها مقدمه‌ای بود تا بدین نکته برسیم که جای انکار نیست که از روزازل درد دنیا چیزی خلق شده است (یا بوجود آمده است) که نامش «عشق» است و بظن قوی و بقول آخوندها سلمهم الله «ضرر س قاطع (۲) تا دنیا دنیا است باقی و بردوام خواهد بود و بزرگان ما از شاعر و عارف و حکیم مقام رفیع و فخری برای آن قائل بوده‌اند و بقای عالم و آدم را از پرتو وجود آن دانسته‌اند و آنرا بنامهای گوناگون از قبیل نیروی جاذبه و حرکت و انرژی و الصاق (۳) پدیده‌اساسی دنیا و خلقت گفته‌اند.



(۱) این مطلب در پرتو لطف دوست گرامی آقای دکتر غلامحسین یوسفی برحقیر معلوم گردید. عین ابیات هما چنین است.

«رستگاری خواهی، ای دل، مردم آزاری مکن»

بد نخواهی عاقبت، غیر از نکوکاری مکن»

«خواه مصحف گیر در کف، خواه جام زرفشان

هر چه خواهی کن، ولیکن مردم آزاری مکن»

گویا طبع سلیم و سلیقه مردم چنانکه امثال و نظایر آن کم نیست تحریفی در این ابیات بعمل آورده و تبدیل به احسن کرده است و در «امثال و حکم» دهخدا نیز بیت بدین صورت آمده است.

«می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن»

ساکن میخانه باش و مردم آزاری مکن» که درست بنظر نمی‌آید